

شرایط و اوصاف قاضی در فقه اسلامی و قانون

قضا در لغت چند معنی دارد و با اصطلاح اصولیها از الفاظی است که مشترک معنوی است - یکی معنی اتمام است « فاذا قضیتهم منا سککم » یعنی اتمتم ، و دیگری فراغت از امر است آیه شریفه « فوکزه موسی فقضی علیه » یعنی کشت او را و فارغ شد و دیگری معنی امضا است آیه شریفه « و قضینا الی بنی اسرائیل » یعنی امضینا و در اصطلاح فقهاء ولایت شرعیه است برای کسی که اهلیت فتوا داشته باشد و فصل خصومت را بنماید:

قضاوت وظیفه خیلی سنگینی است که صاحب منصبان آن انبیاء و اولیاء بوده اند از آیات شریفه :

۱ « یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی » .

۲ « و اذ احکمتهم بین الناس ان تحکمو بالعدل »

۳ « فان جاؤک فاحکم بینهم او اعرض عنهم » و در خبر از حضرت صادق است « اتقوا الحکومة فان الحکومة للامام العالم العادل بالقضاء » .

یگانه شرطی که از آیات شریفه و اخبار برای قضاوت مقرر است همانا عدالت است ، و مقصود از این عدالت غیر از عدالتی است که در عبارت فقهاء از شرایط و اوصاف قاضی میباشد ، بلکه عدالت بمعنی تساوی در امور است ، و در عبارت فقهاء است که : « یجب التسویه بین الخصمین فی الحکم » .

قاضی در جواب سلام و نشانیدن و نظر کردن و خوش روئی با اصحاب دعوی باید متساوی رفتار نماید و فرقی ما بین غنی و فقیر و یهود و مسلمان نگذارد و حتی آنکه بین فقهاء محل خلاف است که آیا در میل قلبی باید تسویه باشد یا نه و بعضی قائل به تسویه در همین مورد هم هستند ، و اینکه مقرر داشته اند « و یکره ان یضیف احد الخصمین و کذا یکره ان یحضر فی ضیافة الخصوم » از همین نظر است که مبادا میل قلبی بیکطرف پیدا بشود و بنا بر مذکورات وجه تسمیه به عدلیه هم معلوم است .

باری قضاوت که منصب انبیاء بوده و بعد از انبیاء منصب اوصیاء آنها بوده ، و حضرت علی (ع) در کوفه اوقاتی که خلافت با سایرین بود به قضاوت اشتغال داشته اند و در مسجد قضاوت میفرمودند و درسنگی منقور بود « ان الله یامر بالعدل والاحسان » و چون فیما بین فقهاء اختلاف است که آیا قضاوت در مسجد جایز است یا نه به همین عمل

شرایط و اوصاف قاضی در فقه اسلامی و قانون

حضرت علی (ع) قائلین بجواز استناد نموده‌اند، در متون فقه است « **وفی الغیبة ینفذ قضاء الفقیه الجامع لشرایط الفتوی - فمن عدل عنه الی قضاة الجور کان عاصیا** » فقیه جامع شرایط کسی است که واجد شرایط ذیل باشد:

۱ - عقل و بلوغ و رشد

۲ - ذکوریت

۳ - عدالت

۴ - ایمان

۵ - طهارت مولد

۶ - کتابت

۷ - بصر

۸ - نطق

۹ - اجتهاد در احکام

در عبارت فقها شرط اول بدین‌طریق معنون است « **و یشرط کمال العقل والبلوغ والرشد** » از کلمه کمال استنباط میشود که باید قاضی اعقل و عادل بمردم باشد و اما شرط بلوغ شاید تصور شود چه ضرورتی داشته و چگونه ممکن است کسی قبل از بلوغ بر تبه اجتهاد برسد چون ممکن است کسی بواسطه حدت ذهن و عنایات ربانی قبل از سن هیجده سال تمام علوم را داشته باشد و از هر حیث جامع باشد و مجتهد شده باشد ولی چون بسن رشد و بلوغ نرسیده صلاحیت قضاوت ندارد.

چنانچه در کتاب قانون طب شیخ ابوعلی ابن سینا دیده شده است که نوشته‌اند شیخ کتاب قانون را در سن سیزده سالگی نوشته و قبل از هیجده سال که موقر رشد است جامع علوم معقول و منقول آن زمان بوده است بنا بر این اگر کسی پیدا بشود که قبل از سن هیجده سال لیسانسیه و یا دکتر در علم حقوق شود با این شرط فقاهتی صلاحیت قضاوت را ندارد.

۲ - ذکوریت - یعنی شرط است که قاضی مرد باشد، پس اگر زن‌ها یا شخص خنثی واجد شرایط قضاوت بوده باشند چون شرط ذکوریت است نمیشود قضاوت را به آنان رجوع کرد.

در کتب استدلالی فقه نوشته‌اند « **و خالف فیه بعض الامامیه** » از این عبارت معلوم میشود که فقهاء عامه ذکوریت را شرط ندانسته‌اند، مثل آنکه در بعض کشورهای اروپا هم امر قضاوت به زن‌ها رجوع میشود.

۳ - عدالت در عبارات فقهاء عادل مقابل فاسق است و عادل کسی را میگویند که مبرا و منزله از گناهان کبیره بوده باشد و به صفات هم اصرار نورزد - پس اگر غیر از این شد وقاضی گنهگار گردید سلب صلاحیت قضاوت از او شده است.

۴ - ایمان - یعنی قاضی باید متدین بدین اسلام باشد، پس اگر کسی معتقد بدین اسلام نبود و او آنکه تمام قوانین را بداند صلاحیت قضاوت ندارد، فی المثل اگر در کشور

ما یکنفر که اقلیت مذهبی دارد بشغل قضاوت گمارده شود این عمل جایز نیست و در صلاحیت چنین شخصی برای قضاوت اشکال است.

۵ - طهارت مولد - در کتب فقهاء طهارت مولد را که متخذ از اخبار است معنی کرده اند که باید قاضی حلال زاده باشد و ولد الزنا نباشد ولی ظاهراً معنای بیشتری منظور از اخبار است که رعایت خانواده گوی باشد.

۶ - کتابت - یعنی اگر کسی تمام شرایط را داشت ولی نمیتوانست بنویسد و یا آنکه سابقاً قدرت کتابت داشته و بعد بعلی آن قدرت سلب شود صلاحیت ندارد و یا از او سلب صلاحیت شده است.

۷ - بصر یعنی اگر کسی اهلیت فتوا دارد ولیکن کور است و یا اینکه بینا بوده و کور شده است صلاحیت قضاوت ندارد و اما اگر قاضی کر باشد دیده نشده است که قول بر سلب صلاحیت باشد و در کور هم باز قول به صلاحیت هست و استناد کرده اند که شعیب پیغمبر کور بوده است.

۸ - نطق - یعنی اگر قاضی لال بود و یا لال شد و لو تمام معلومات و شرایط دیگر را داشته باشد صلاحیت قضاوت ندارد.

۹ - اجتهاد در احکام - شرط اجتهاد آنست که علم نحو و کلام و لغت و فقه و اصول و تفسیر آیات قرآنی آنچه که راجع باحکام است، و علم اخبار از متواتر و صحیح و موثق و ضعیف و غیره همه را باید بداند، و در کتب فقهیه است « **ویشترط فی ذالک کانه ان تکون له قوة یتمکن من رد الفرع الی الاصل** ».

پس در ازمنه قبل استنباط شخصی و تطبیق جهات موضوع را با کلیات سیبایست قاضی قادر باشد اما اینکه فعلاً مقرر است که قاضی نمیتواند بروح و مفاد قوانین رأی بدهد آیا معارض با آن حق و شرط است و یا این اصل ارتباطی با آن اصل نداشته و ندارد، موضوع قابل بحث و تدقیق است :

قاضی تحکیم

در زمان پیغمبر اسلام (ص) قضاوت تحکیم که همین حکمیت و داوری باشد معمول بوده است، و روایت از حضرت نبوی دارد قال « **هن حکم بین اثنین تراضیا به فلم يعدل فعلیه لعنة الله** » و آیا همان شرایطی که در قاضی منصوب است در قاضی تحکیم نیز مقرر است در مسالک شهید دعوی اجماع مینماید که فرقی نیست و همه شرایطی که برای قاضی منصوب است برای قاضی تحکیم نیز مقرر است و مینویسد « **اعلم ان الاتفاق رافع علی ان قاضی التحکیم یشرط فیه ما یشرط فی القاضی المنصوب من الشرايط اللتی من جملتها کونه مجتهدا** » ولی حق آنست که قاضی تحکیم ضرورتی ندارد که بمرتبه اجتهاد باشد، و دعوی اجماع شهید صاحب مسالک هم چون اجماع محصل نیست و اجماع منقول است خللی وارد نمیسازد. از وظایف قاضی که در کتابهای فقه است و آداب و سنن محسوب است من جمله مفاتیح فیض کاشانی است که عبارات زیر از او است:

« يستحب للقاضي ان ينزل في وسط البلد - وان يجلس في موضع بارز - و ان يبدء باخذ ما في يد الحاكم المعزول من حجج الناس ووقا -
يعلم ليعلم تفاصيل احوال الناس ويستل عن اهل السجون وعن موجب حسبهم فمن لم يثبت لحبسه موجب اطلقه ثم يسئل عن الاوصياء على الايتام والمجانين ثم ينظر في الامناء الحافظين لاموال الناس و المحجور عليهم ثم ينظر في الضوال فيبيع ما يخشى تلفه و ينبغي ان يشاور العلماء و يشهدهم حكمه فان اخطاء ينهوه و ينبغي ان يجمع قضايا كلاسبوع و وقايعة و حججه و يكتب عليها تاريخها من شهر كذا و سنة فسنه كذا و يوم فيوم كذا ليكون اسهل عليه و على من بعد . من الحكام في استخراج المطلب منها وقت الحاجة و اذا اخذ كاتباً و جب ان يكون بالغاً عاقلاً مسلماً بصيراً ليؤمن بخداعه و ان يجلس الكاتب بين يديه للاملاء و ان كان جيداً الخط كان حناً و يكره ان يصف احداً الخصمين - و ان يحضر ضيافة الخصوم - و يستحب ترغيهما في الصلح و في جواز نصب قاضيين في البلد الواحد من جهة واحدة قولان و اذا اخص احدهما بطرف كالدعاء و الاخر بطرف اخر كالاموال جازالى اخره .
نقادی از قضاوت طبق آیات و اخبار و لسان ادباء .

در سورة مائده ۱- « سماعون للكذب - اكلون لسحت » در مسالك شهيد حديث نبوى است كه « القضاة ثلثة واحد في الجنة و اثنان في النار فاللذى في الجنة رجل عرف الحق ففضى به - واللذان في النار رجل عرف الحق فجاز في الحكم ورجل قضى الناس على جهل » .

در این حدیث شریف معلوم میگردد که یک ثلث از قضاة خوب و پاک دامن و بهشتی - و دو ثلث دیگر در آتش اند .

شیخنا الاجل سعدی در گلستان و بوستان گوید قاضی همدانرا حکایت کنند که بانعل بند پسری سرخوش بود و نعل دلش در آتش الی اخره و در جای دیگر گوید لطیفه همه کس را دندان به ترشی کند شود مگر قاضی که به شیرین کند میگردد .

و در جای دیگر است از احادیث « الا و انهم يلعبون بالنرد والشطرنج »

و میرزا حبیب الله حکیم قآنی در هزل و مبالغه گوید :

بدان رسیده که قاضیچه بر جهد از جای چه خسروان ستمکار سر نهد بسریر

و در پایان میگوید :

حدیث قاضی و ترکان و کودك افسانه است

که تا بخواب رود نفس نابکار شریر